

بی رحمانه خلاقیت یکدیگر را نکشیم

تام و دیوید کلی دوبراندند که در زمینه خلاقیت کار می کنند. آن ها تبدیل به نظریه پردازان مهم این حوزه شده‌اند. ایده‌های آن‌ها در سراسر جهان با اقبال روبه‌رو شده و کتاب‌هایشان در بسیاری از دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. دیوید همیشه در سخنرانی‌هایش با شعار اینکه «بی رحمانه خلاقیت یکدیگر را نکشیم»، خاطر‌های تعریف می‌کند: «یک بار برایان، بهترین دوستم، در حال کار کردن روی یک پروژه بود. او می‌خواست با کل رس یک اسب درست کند. یکی از دخترها که پشت میز نشسته بود و داشت برایان را در حال کار تماشا می‌می کرد، به جلو خم شد و گفت: این خیلی بد، اصلا هیچ شباهتی به اسب نداره. برایان با شنیدن این جمله خاشش گرفته شد. آن اسب کلی راله و به سطل زباله پرتاب کرد. و من دیگر هیچ وقت برایان را مشغول مجسمه‌سازی ندیدم.»

یکشنبه ● ۲۵ مرداد ۱۳۹۴ ● شماره هفده

۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

آزمایشش

می‌توانیم از صفر شروع کنیم

گفت و گو با مر تضى خضرى پور، يکى از موسسان مدرسه کسب و کار در ايران

خودباوری، مهم‌ترین دستاورد زندگی‌ام است



خضری پور، موسس نخستین مدرسه کسب و کار در ایران، عامل موفقیت خود را پذیرفتن خودش با همه عیب‌هایش می‌داند و معتقد است کار آفرین برتر کسی است که از شکست ترسد



فاطمه علی اصغر ●

faliasghar9@gmail.com

«در زبان تبتی برای خلاقیت یا خلاق بودن واژه‌ای وجود ندارد. نزدیک‌ترین ترجمه به آن «طبیعی» است. به عبارت دیگر اگر می‌خواهید «خلاق‌تر» باشید، فقط باید «طبیعی‌تر» باشید.» تام و دیوید کلی وقتی داشتند این جمله را در کتاب «خودباوری در خلاقیت» می‌نوشتند، نمی‌دانستند به‌زودی این کتاب را «مهدی کیانمهر» و «مرتضی خضری پور» در سرزمینی بسیار دور از آن‌ها ترجمه می‌کنند. کتاب روی مترجم‌های این کتاب به‌ویژه مرتضی تاثیر عمیقی می‌گذارد و در آستانه چهل سالگی چراغ راهش می‌شود. او لیسانس برق و الکترونیک و فوق لیسانس MBA دارد و اختراعات و اسباب‌بازی‌های خلاقانه‌ای ثبت کرده است. مرتضی در حوزه کار آفرینی فعالیت کرده و نخستین مدرسه کسب و کار را در ایران راه انداخته است. می‌گوید مهم‌ترین دستاورد زندگی‌اش این است که خود را با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش پذیرفته؛ دستاوردی که نخستین گام برای رسیدن به خودباوری در خلاقیت است. این گزارش داستان زندگی خضری پور است در شش اپیزود از زبان خودش.

■ اپیزود یک- کودکی

کودکی سختی داشتم و زمان زیادی طول کشید تا خودم را به خانواده‌ام اثبات کنم. هنوز هم با اینکه می‌گویم خلاف جهت آب حرکت می‌کنم، معتقدم نباید ایمان خود را در طول مسیر زندگی از دست داد. مهم‌ترین جمله‌ای که در شرح این دوران از زندگی‌ام می‌توانم بگویم این است: «همین که شروع به گام برداشتن می‌کنید، مسیر شروع به هوبدا شدن می‌کند.»

■ اپیزود دو- نوجوانی

زمانی که هفده هجده‌ساله بودم سعی کردم خودم، زندگی و آدم‌ها را بشناسم. بعدها بود که فهمیدم این ایده برای زندگی‌ام جواب می‌دهد. در دوران دبیرستان درس خوان بودم، ریاضی خواندم و مهندس برق و الکترونیک شدم.

■ اپیزود سه- جوانی (دهه دوم)

خانوادام اصرار داشتند حالا که مهندس برق و الکترونیک شده‌ام باید این راه را ادامه دهم، اما من به علوم اجتماعی علاقه‌مند شده بودم و می‌خواستم فیلم‌ساز شوم. شعر، سینما و فیلم از علاقه‌مندی‌های من است. هر چند متوجه شدم خیلی سخت است از رشته‌ای مانند ریاضی به ساخت فیلم برسم. در همین زمان به ساختن سرتگ ایمن، درپوش ایمن و میز الکترو کامپیوتری رو آوردم، میزی که همه پرت‌ها را داخل یکی از پایه‌های آن می‌گذاریم. برخی از طرح‌ها مانند میز الکترو کامپیوتر بسیار مورد استقبال قرار گرفت و قرار بود روی آن سرمایه‌گذاری شود که متأسفانه در مراحل آخر به نتیجه نرسید. بعد از آن با MBA آشنا شدم، فهمیدم بودم مهندس برق به‌ناگهان نمی‌تواند فیلم‌ساز شود و برای فیلم‌ساز شدن یک حلقه وسط لازم است. آن

پیش‌زمینه

یکی از کارهایی که می‌تواند راهنمای زندگی ما باشد پروژه‌ها و مطالعات خارج از برنامه اصلی کار ماست. اگر ده درصد وقت روزانه خود را روی پروژه‌های کناری بگذاریم نتایج بسیار شگفت‌انگیزی می‌بینیم. به طور مثال ترجمه این کتاب بخش کناری زندگی من بود.



آن‌سوی مرزها ●

ترجمه: مانده امیری ●

آدورا نوشتن را از چهارسالگی شروع کرد و از آن زمان همچنان به این کار ادامه می‌دهد. در شش سالگی پس از اینکه مادرش به او یک رایانه داد، شروع کرد به نوشتن و انباشتن مجموعه‌ای از صدها داستان کوتاه با صدها هزار کلمه. او در عین حال می‌توانست با سرعت ۷۰ کلمه در دقیقه تایپ کند.

در هفت‌سالگی آدورا به روپای خود برای تبدیل شدن به نویسنده‌ای دارای اثر چاپ‌شده رسید؛ کتاب او به نام «انگشتان پرنده» منتشر شد. این کتاب شامل داستان‌های کوتاه آدورا است و تعدادی از نکته‌های آموزشی وی برای نوشتن و تایپ کردن در راهنمای‌های مادرش. آدورا در یازده‌سالگی دومین کتاب خود را به چاپ رساند که «انگشتان رقصان» نام داشت. خواهر بزرگ‌ترش به نام آدریان به او در نوشتن این کتاب کمک کرد.

■ به طور مشخص به خاطر سن وسالت با چه مشکلاتی مواجه شدی؟ سن وسال تو چه کمکی به موفقیتت کرد؟



لحظه‌ آها

● مهران امیری ●

مشاغل موقت تابستانی

در آن سال‌های نه‌چندان دور، که هنوز نه‌از برنام‌های اوقات فراغت خبری بود و نه بچه‌ها وقت خود را صرف رایانه، تیلت، گوشی هوشمند، شبکه‌های اجتماعی، و بازی‌های آنلاین می‌کردند، تابستان دوره‌ای ویژه بود. روزهای گرم و طولانی دور از درس و مدرسه و مشق شب. چندروزی که از استراحت گذشته و نگذشته بود، با وساطت یکی از بزرگ‌ترها، براساس اعتماد به آشنای صاحب کسب‌و کاری، محلی برای کار بچه‌ها انتخاب می‌شد تا در چند ماه تابستان حرفه‌ای بیاموزند و درآمدی داشته باشند.

آن روزهای گرم و کشدار تابستانی که برای خیلی از بچه‌ها سخت و دشوار می‌گذشت امروز برای همان‌ها تجربه‌ای ارزشمند و سازنده و برای امروز‌ها خاطره تکراری غیرملموس بچه‌های دیروز و بزرگ‌ترهای فعلی است. روزهای تابستان گرچه برای عموم فرزندان خانواده‌های کم‌درآمد فرصت‌اندوختن بود تا بخشی از هزینه‌های تحصیل در نه‌ماه‌بعدی را فراهم کنند، اما برای بسیاری دیگر بیشتر یک تجربه بود. آنچه در کنار آموزش رسمی به‌عنوان پرورش برای ورود به جامعه لازم بود، در خلال همین مواجهه نزدیک با لایه‌های مختلف جامعه برای نوجوانان فراهم می‌شد.

سال‌ها بعد رویای سازماندهی این فرآیند خودجوش اجتماعی، منجر به اجرای طرح ناموققی با نام کاد (کار و دانش) شد که با وجود انگیزه‌های مثبت، بر اثر اجرای نامناسب تبدیل به یک معضل و تعطیل شد. همه جوهه خویشاوند و یا نامناسب تجربه‌های شخصی مردم، و یا اقدامات سازمان‌هایی مانند آموزش و پرورش در طرح کاد، مبتنی بر این بوده که فصل‌های مختلف سال امکانات متنوعی را برای آفرینش و خلاقیت ایجاد می‌کند. نوجوانانی که در چند ماهه تعطیلات تابستان در کنار صاحب یک کسب‌و کار فعالیت می‌کردند، خود را در معرض آموزش بسیار واقعی و تجربه‌ای ناب می‌دیدند. این تجربه‌اندوزی آن چنان جذاب و در عمل مفید بود که بسیار دیده می‌شد خانواده‌ها مزد کار کرد فرزندان‌شان را به صاحب کار پرداخت می‌کردند. خاطرات بزرگ‌ترهایی که این تجربه را به‌خوبی طی کرده‌اند گواه این است که کارهای فصلی تابستانی در زندگی این افراد نقش بزرگ و پررنگی داشته و بی‌اختیار بخش بزرگی از خاطره‌گویی‌های آن‌ها برای جوانان و نوجوانان امروزی را به خود اختصاص می‌دهد.

اما وجه مهم دیگر چنین کارهای فصلی طرز نگاه و برخورد خانواده‌ها با موضوع کسب‌و کار و حرفه‌آموزی بود. اغلب خانواده‌ها در آن سال‌های نه‌چندان دور، صرف نظر از جایگاه اجتماعی و توان اقتصادی، از درگیر کردن فرزندان‌شان در برنامه کار موقت تابستانی ابایی نداشتند. درواقع فرهنگ عمومی مردم تنها قابلیت‌پذیرش چنین رفتارهایی را داشت بلکه در بسیاری از موارد مشوق آن نیز بود. این درست برخلاف چیزی است که امروز در رفتار و برنامه‌ریزی‌های خانواده‌ها و نوجوانان دیده می‌شود. جای تاسف است که مناسبات بین فرزندان، خانواده و جامعه به گونه‌ای رقم خورده که پیوند بین آن‌ها بسیار محدود شده و تحت سلطه فناوری‌های جدید قرار گرفته است. در این نوشتار مجال بررسی وجوه و تاثیرات فناوری در مناسبات اجتماعی و خانوادگی را نداریم اما روشن نیست برای تربیت فرزندانمان و آماده‌سازی آن‌ها برای حضور مفید در جامعه پس از دوران تحصیل چه برنامه‌ای داریم. آنچه را در چند دهه قبل، براساس تجربه جمعی انجام می‌شد، در میان انبوه وظایفی که از خانواده و عناصر پیرامونی بازستانده‌ایم، بر عهده نهادهای رسمی و دولتی گذاشته‌ایم. تجربه چندین دهه جدا کردن آموزش از برنامه‌های عملی، که برخاسته از متن جامعه و فضای کسب‌و کار واقعی است، نشان می‌دهد لازم است که به فرصت‌هایی همچون کارهای موقت فصلی و تابستانی توجه بیشتری شود. امروز به‌خوبی می‌بینیم جوانان مستعد و پرتلاش ما حتی با گذراندن مراحل تحصیلات عالی توانایی حضور مفید و کارآمد در فضای کسب‌و کار را ندارند؛ در حالی که جوانان چند دهه پیش حتی با تحصیلاتی بسیار کمتر قادر به شروع یک زندگی خلاق و ایجاد کسب‌و کار برای خود بودند. تردیدی نیست که عوامل مختلفی در این میان نقش دارند اما مهم‌چنان شکی نیست که محروم کردن فرزندانمان از تجربه نظم‌پذیر کار تابستانی یکی از مهم‌ترین این موارد است.

مسرور نگاه‌های مردمی و گذشتنه بسیاری از کارآفرینان و افراد موفق نیز نشان می‌دهد که این گروه عموماً در جریان برنامه‌های کار فصلی و تابستانی مشارکت گسترده‌ای داشته‌اند. در تعداد قابل توجهی از موارد نیز این نوع فعالیت‌ها نقشی اصلی در جریان زندگی و انتخاب مسیر آینده کارآفرینان بازی کرده است. بد نیست یکبار دیگر به تجربه‌های موفق جمعی که هنوز فاصله‌ای کمتر از چند دهه سال با آن داریم برگردیم، و از فرصت کارهای تابستانی برای ساختن کارآفرینان فردای کشور استفاده کنیم.

است، حتی شکست‌ها. این‌ها درواقع نقطه‌های عطف زندگی‌تان است که به هم وصل شده‌است. با این ایده شما به این نتیجه می‌رسید که شکست مقطعی است. به این نتیجه رسیدهام که یکی از مهم‌ترین کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم، پرداختن به پروژه‌های جانبی است. در کلاس اسنادمهدی کیانمهر بودم و داشتم روی فضای خلاقیت و نوآوری کار می‌کردم که استادان من خواست روی ترجمه کتابی که برادران کلی نوشته‌اند کار کنیم و من هم از این فرصت استفاده کردم. قبلاً هم کار ترجمه داشتم. بنابراین این کار فرصت خوبی بود که به‌جز کارهای روزانه‌ام کاری متفاوت انجام دهم. حالا کتاب با طراحی خلاقانه مجید زارع منتشر و وارد بازار شده است.

بسیاری از بخش‌های کتاب را خودم بارها در زندگی تجربه کرده‌ام. احساس می‌کنم سرانجام در دهه چهل زندگی به خودباوری در خلاقیت رسیدهام. برادران کلی در مورد هر مسئله‌ای که مطرح می‌کنند مثال‌های عملی و واقعی می‌زنند و ابزارهای عملی را معرفی می‌کنند. این کتاب همچنین گستره بزرگی از آدم‌ها را در برمی‌گیرد؛ از آدم‌های عادی گرفته تا کسانی که می‌خواهند در کسب‌و کارشان ایده متفاوتی ارائه دهند.

■ اپیزود شش- دهه پنجم (آینده پیش‌رو)

دلم می‌خواهد وقتی وارد دهه پنجم زندگی می‌شوم بتوانم آرزوهای بزرگ خود را عملی و به صورت بین‌المللی کار کنم. دلم می‌خواهد ایده کتاب «زندگی» را اجرایی کنم، یعنی کتابی بنویسم در دو قسمت: «چرا و چگونه». قسمت اول آن را تجربه کرده و به نتایجی رسیدهام، اما برای نوشتن قسمت دوم هنوز باید تجربه کسب کنم. معتقدم باید ایده‌ها و فکرها را در اختیار همه گذاشت. یادم می‌آید، دلم می‌خواست قبل از سی سالگی به قله باموند صعود کنم. این خواسته را قبل از سی سالگی برآورده کردم. بر این باورم اگر آرزو را واقعاً بخواهید و در مسیر درست باشد بر آورده می‌شود.

■ نکته دیگری برای گفتن داری؟

مهم است که بچه‌ها بدانند «قادر به انجام این کار هستند و توان انجام آن را دارند.» برای کارآفرینی و تغییر دادن دنیا به تنها چیزی که نیاز دارید یک مغز فعال است نه چیز دیگر.

منبع: http://juniorbiz.com

به فاصله زمانی کمی از هم باشید. جالب اینجاست که درست در روزی که تصمیم گرفتم تیم را ترک کنم در فیس‌بوک پیامی دیدم. بخش تحقیق و توسعه یک استودیوی انیمیشن نیرو می‌خواست؛ صنعتی که بسیار آن را دوست داشتم. در حال حاضر حدود یک سال است مشاور این شرکت هستم، و حالا می‌خواهم اولین کار انیمیشن خود را بسازم. یکی دیگر از کارهایی که در این دوران انجام دادیم، طراحی یک بازی بود به نام «قصاب گیاه‌خوار می‌شود». در تولید این بازی از تفکر طراحی استفاده کردیم. در مراحل اولیه مصاحبه‌های مختلفی با مشتریان هدف‌مان انجام دادیم تا نیازهای آشکار و پنهان‌شان را شناسایی کنیم. نمونه‌های اولیه متعددی را تولید کردیم و در مراحل مختلف از مخاطب‌هایمان بازخورد خوبی گرفتیم. از آنجایی که بازار «بازی» موبایل بسیار رقابتی است، تصمیم گرفتم از یک بخش بازار که معرفی کردن خودمان در آن راحت‌تر است استفاده کنیم.

■ اپیزود پنج- جوانی (دهه چهارم)

مهم‌ترین دستاورد زندگی من در دهه چهارم این بود که توانستم خودم را با همه عیب‌هایم بپذیرم. از نظر حرفه‌ای مسیری را که دوست دارم با وجود همه فشارهای اجتماعی آن طی می‌کنم. مهم‌ترین چیزی که به کارآفرینان می‌گویم این است: «از شکست نترسید و یاد بگیرید.» جمله دیگری که همیشه به آن‌ها می‌گویم این است: «بود شکست بخورید، یوزباز شکست بخورید.» این جمله‌ای معروف در بین طراحان گرافیک است. جالب این است که بعد از سی سال تازه مسیر حرفه‌ای خودم را پیدا کرده‌ام. حالا مهندسی هستم که کلاس‌های نقد فیلم می‌روم. هر چند به این نتیجه رسیدهام که نمی‌توانم کارگردان خوبی باشم اما می‌توانم تهیه‌کننده خوبی شوم.

در سخنرانی استیو جابز ایده‌ای مطرح شد با عنوان «وصل کردن نقطه‌ها به هم». براساس این ایده نقطه‌های عطفی در زندگی هر فرد وجود دارد که روند کلی زندگی را به جلو می‌برد. گاهی وقتی به گذشته نگاه می‌کنید، می‌بینید بعضی از اتفاقات چقدر معنادار بوده

گفت و گو با آدورا، کودکی که می‌خواهد دنیا را تغییر دهد

غول دوازده‌ساله دنیای ادبیات

که قادر به برقراری ارتباط با کودکان باشم که ممکن است سخنرانان بزرگسال موفق به انجام آن نشوند. به‌عنوان یک آموزگار می‌توانم بگویم که «این چیزی است که نسل من فکر می‌کند.» داشتن چنین بیانی و توانایی صحبت کردن در مورد آن با همسالان دوازده‌ساله.

■ فکر می‌کنی کارآفرینی چگونه دنیا را تغییر می‌دهد؟

همه در مورد بیل گیتس و بنیاد او می‌دانند. اما افراد جوان قادر بوده‌اند کارهایی شگفت‌انگیز انجام دهند، درست مانند «بنیاد ایستگاه لیموناد الکس». الکس اسکات کودک چهارساله‌ای بود که سرطان داشت. او ایستگاه لیموناد را ایجاد کرد که هزاران دلار برای تحقیق در مورد سرطان جمع‌آوری کرد. کمک به برخی مسائل همان چیزی است که بعضی افراد می‌توانند با کسب و کارهایشان انجام دهند. وقتی من در حال فروش